



پس از سپری شدن قریب به یک قرن از آغاز نهضت جنگل و همزمان با انتشار انبوهی از اسناد دربارهٔ این رویداد تاریخی، داوری دربارهٔ زوایای تاریخ آن، آسان‌تر از پیش به نظر می‌رسد. بی‌تردید اگر روزی همه اسناد منتشر نشده نهضت که متأسفانه هم اینک در کشورهای بیگانه یا آرشیوهای خصوصی نگهداری می‌شوند، انتشار یابند، رازهای فراوانی از این رویداد مهم تاریخی گشوده می‌شوند. در گفت‌وگوی حاضر، دکتر کیانوش کیانی، رئیس کمیته علمی مرکز بازنشاسی نهضت جنگل، به مدد پاره‌ای از اسناد، این برهه خطیر از تاریخ کشورمان را بازکاوی کرده است.

■ «نهضت جنگل در آینه تاریخ» در گفت‌و شنود شاهد یاران با دکتر کیانوش کیانی

میرزا در ایران اولین ضربات را بر پیکر کمونیسم وارد کرد...

به نظر شما پرداختن به «نهضت جنگل» چه اهمیتی دارد؟
به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر، اندیشه برنگذرد
پیش از پاسخ دادن به این سؤال، اجازه بدهید، سؤال دیگری را مطرح کنیم که تاریخ چه اهمیتی دارد و سپس موضوع را به نهضت جنگل گره بزنیم. طی دهه‌های اخیر، با توجه به حوادث و وقایعی که در جهان اتفاق افتاده‌اند، توجه به تاریخ هم رونق بیشتری یافته است. بسیاری معتقدند که تاریخ را می‌توان به یک نخ یا پارسمان نامرئی تشبیه کرد که تمامی حوادث و وقایع اتفاقیه را به هم پیوند می‌زند و اطلاعاتی را در اختیار مورخ و محقق می‌گذارد که می‌توان از آن به بهترین وجهی برای ساختن امروز کشورها و تصمیم‌گیری‌های عاقلانه بهره‌برداری کرد. ملتی که تاریخ کهن داشته باشد، کمتر آسیب‌پذیر است. مثل درختی که ریشه عمیق‌تری در خاک داشته‌باشد که نسیم و باد، قادر به کندن ریشه آن نخواهند بود.

ملتهای کم تاریخ و کم ریشه، همواره در معرض آسیب و خطر هستند. امروزه کراسوسها معتقدند که پیشرفت آنها دقیقاً بر اساس سوابق تاریخی آنها اتفاق افتاده است. البته تاریخ در جغرافیا اتفاق می‌افتد. به همین دلیل تاریخ را در دسته‌بندی‌های علمی به تاریخ خانوادگی و خاندانی، تاریخ محلی و تاریخ ملی و در چهارچوب کشورها تقسیم می‌کنند و در سطح کلان‌تر هم، تاریخ منطقه‌ای و جهانی وجود دارد. کاری که ما باید در کشورمان با جدیت بیشتری به آن بپردازیم، توجه به تاریخنگاری محلی است تا بر اساس آن بتوانیم تاریخ ملی را هم به درستی و شایستگی بنویسیم. سالیانست که در آرزو و حسرت این موضوع مانده‌ایم که ای کاش، تاریخ ایران به روایت دانشگاه تهران و یا دیگر دانشگاه‌های داخلی نوشته شود تا کمتر به کتاب تاریخ ایران به روایت کمبریج رجوع کنیم!

برگردم به پاسخ سؤال جنابعالی که ضرورت پرداختن به نهضت جنگل چیست؟ گفتیم که قدم نخست برای تدوین تاریخ ملی، نگارش تاریخ محلی است و به عبارتی از دل تاریخ محلی، تاریخ ملی بیرون می‌آید و به اصطلاح تاریخ‌نگاری از پایین به بالا صورت می‌گیرد. یکی از اهداف مرکز بازنشاسی نهضت جنگل

این موضوع است. و هدفهای دیگر.

هدفهای متعدد دیگری هم وجود دارند که به چند مورد اشاره می‌شود:

* کشف حقیقت وقایع و حوادث و راز و رمزهای تاریخی نهضت جنگل

* تلاش در جهت تحکیم وحدت ملی و همگرایی بیشتر از طریق شناساندن مفاخر و مشاهیر که در نهایت منافع ملی را دربردارد.

* الگوسازی برای نسل جوان و جلوگیری از انقطاع و گسستها. * بازنشاسی سرمایه‌های معنوی کشور، به ویژه از طریق بازشناخت تاریخ زندگی و مبارزه شهیدان و مبارزان و آثار برجای مانده آنان * برداشتن گامهای هر چند کوچک در گردآوری اطلاعات کتبی و شفاهی و نظایر آن.

اگر موافق باشید کمی دربارهٔ میرزا و خلق و خوی او و علت پیدایش نهضت جنگل صحبت کنیم.

بلشویکها و عناصر آموزش دیده داخلی، تلاش داشتند تا در نهضت انقلابی گیلان نفوذ کرده و آن را به سوی یک انقلاب سوسیالیستی سوق دهند. آنها می‌خواستند از طریق تغییر ماهیت نهضت جنگل، کشور را تحت سلطه روسیه و از اینجا تا جنوب شرق آسیا و کره جنوبی را به اردوگاه خود تبدیل کنند.

یونس معروف به «میرزا کوچک» پسر «میرزا بزرگ» در سال ۱۲۹۸ هجری قمری متولد شد. خواندن و نوشتن را در مکتبخانه یاد گرفت و در نوجوانی به یادگیری علوم دینی و معارف قرآنی پرداخت. چندین سال در مدرسهٔ حاجی حسن، واقع در صالح‌آباد و مدرسهٔ جامع رشت به فراگیری زبان و ادبیات عرب، منطق، مقدمات، فقه و اصول پرداخت و گفته می‌شود که دروس سطح حوزه را نیز خوانده است. با توجه به روزگار کمبود اطلاعات و ارتباطات و وسایل ارتباط جمعی، اطلاعات اجتماعی میرزا کوچک خان بسیار وسیع بوده است. اما در خصوص رفتار و کردار او هم باید گفت که در روابط اجتماعی با دوستان و خویشان و آشنایان بسیار خوش‌برخورد، عاطفی و صمیمی بوده است. میرزا فردی متدین، اصولگرای اصلاح‌طلب، پایبند به اصول اخلاقی و مأنوس با قرآن بود. واجباتش ترک نمی‌شدند و عبادات مستحبی را نیز به جای می‌آورد.

چطور شد که میرزا به سیاست روی آورد؟
میرزا تحت تأثیر اندیشه‌های آخوند خراسانی به حوزه سیاست کشیده شد و رهبری روحانیت رشت را در انقلاب مشروطه به عهده گرفت. بعدها هم در فتح تهران شرکت کرد.

با چه انگیزه‌هایی؟
قطعاً با انگیزه‌های استعمارستیزی و استبداد زدایی.

می‌شود کمی بیشتر توضیح دهید؟
می‌دانید که بر اساس قرارداد ۱۹۰۷، ایران بین روسها و انگلیسها تقسیم شد. شمال به اشغال روسها درآمد و پس از جنگ جهانی اول، انگلیسها هم به اشغال بوشهر و پیشروی به سوی شیراز پرداختند و مناطق جنوبی ایران را به تصرف درآوردند. میرزا کوچک خان هم در همین زمان بنا به تشخیص و تکلیف با گرایش به اندیشهٔ اتحاد دنیای اسلام، تشکیلاتی نظامی را به وجود آورد تا به نجات کشور بپردازد و بر همین اساس و پایه، نهضت جنگل را پی‌ریزی کرد.

برنامه‌ای هم برای اتحاد اسلام نوشت!
هیئت اتحاد اسلام، مرامنامه‌ای را در نه ماده تصویب کرد که بر اساس آن، حکومت در دست نمایندگان مردم قرار می‌گرفت. این مرامنامه، حاوی ۲۴ ماده بود و مفاد آن تمامی حوزه‌های

اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را در برمی گرفت و ما همانطور که عرض کردم بعدها که شمال کشور اشغال شد، تصمیم گرفت با همکاری هیئت اتحاد اسلام و ایجاد پایگاه نظامی و تهیه سلاح گرم، شمال اشغال شده را از دست روسها نجات دهد.

درباره ارتباط نهضت جنگل با همسایه شمالی آن روزگار حرف و حدیثها و شبهاتی وجود دارد؟ چطور می توانیم پاسخ شفافی برای این شبهات پیدا کنیم؟

شک و شبهه را می توان با تحقیق بی طرفانه برطرف کرد. پاسخ به این استوالات امروزه با انتشار اسناد و مدارک، راحت تر از گذشته است. قوای جنگل تا زمانی که تزارها قدرت را در دست داشتند به مبارزه و مخالفت با آنان پرداختند، اما با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و با توجه به شعارهای مردمگرایانه و ستم ستیزانه آنها، روابط جنگلیها با آنها بهبود یافت. بعدها تاریخ ثابت کرد که شعارهای کمونیستها خودشان را هم فریب داد تا چه رسد به دیگران!

میرزا در چند جبهه می جنگید؟

میرزا و انقلابیون جنگل، هم با نیروهای مهاجم روس و هم با نیروهای انگلیس و هم با دولت مرکزی و استبداد داخلی و همزمان با همراهان سست عناصر و پیمان شکن می جنگیدند.

و تسلیم هم نشدند.

بله. تسلیم هم نشدند، زیرا به حقانیت راه خود، اعتقاد کامل داشتند و به اصطلاح سر بر سر پیمان نهادند.

در مورد روسها (منظور بلشویکهاست)

اسناد و مدارک چه می گویند؟

آنها حامی نهضت جنگل نبودند.

چطور می شود این نکته را پی گرفت؟

پاسخ به این سؤال اساسی بسیار مهم است. مایلم کمی از مستندات تاریخی استفاده کنم. مثلاً از کتاب تاریخ

بیست ساله حسین مکی، به همین دلیل

عین مطلب را برایتان می خوانم:

«روشنترین نماینده مختار شوروی در ایران،

به هنگام تقدیم اعتبارنامه خود به

احمدشاه قاجار، به ایراد سخنرانی

پرداخت. پس از اتمام صحبتهای او،

احمدشاه، در نطق خود اظهار «سرور

فوق العاده از استقرار رژیم آزادی در روسیه»

می کند و گریزی می زند به انقلاب گیلان و

می گوید، «یقین دارم که قضیه تأسف آور

گیلان در نتیجه مساعی و اهتمام شما

هر چه زودتر خاتمه یافته و طوری نخواهد

شد که سکنه ای به روابط و دادیه بین دو

ملت وارد آورد.» روشنترین هشت روز بعد

یعنی در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۰ که مراسم

تاجگذاری احمدشاه اتفاق افتاد، به منظور

تبریک به شاه نطقی می کند و اشاره می نماید که:

«به مناسبت این روز فیروز و جشن با عظمت، تبریکات

صمیمانه خود و همقطاران محترم خویش را به پیشگاه

همایونی تقدیم داشتم و آرزومند است که ذات اقدس ملوکانه،

سالیان دراز چنین روز باشکوهی را برای سعادت ملی ایران و

افتخار سلطنت آن اعلیحضرت درک فرمایند. با اجازه آن

اعلیحضرت علاوه نماید که دولت متبوعه اینجانب ذات اقدس

همایونی را مظهر تمامیت استقلال ایران می داند و نظر به این

که با نهایت اشتیاق و از صمیم قلب به تمامیت و استقلال این

مملکت علاقمند است، علیهذا منظوری غیر از این ندارد که

مراتب مودت آن اعلیحضرت را جلب نماید. بنا بر مراتب

مروضه، خاطر اعلیحضرت همایونی را مطمئن می سازد که

پایان غم انگیز نهضت جنگل و شهادت میرزا کوچک و یاران وفادارش، نتایج فراوانی را به دنبال داشت که شاید مهم ترین آن پاسخ به سؤال جناب عالی باشد که شوروی کردن ایران برای همیشه منتفی شد و موجبات بر ملا کردن بسیاری از شعارهای ظاهر فریبانه آنان فراهم آمد.

دولت متبوعه دوستدار، نظر به تعهداتی که در موقع انعقاد قرارداد نموده است، با نهایت صمیمیت اقدامات لازمه را در تسریع «تصفیه مسئله گیلان» اتخاذ خواهد کرد. حالا به نظر جناب عالی، آیا موضوع روشن و شفاف نیست؟ انقلاب گیلان، از نظر روشنتان در محضر اعلیحضرت همایونی، تبدیل به مسئله گیلان شد تا بتواند از طرف دولت شوروی تعهد نماید که با نهایت صمیمیت در تسریع «تصفیه»

جهانی گذاشت، با حجم وسیعی از تبلیغات و ادعاهای جورواجور. زمان و آزمون، دو عنصر بودند که می بایست این ادعاها را به چالش بکشند و به تجربه در آورند و راست و دروغ و سره و یا ناسره بودن آن را تعیین کنند. به قول شاعر: خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

علاوه بر این تاکتیکهای سیاسی در برهه هایی باعث می شود که دولتی با دولت دیگر یا جریان سیاسی با جریان سیاسی دیگر ولو به طور موقت به هم نزدیک شوند. از سوی دیگر اسناد و مدارک جدید نشان می دهند که بلشویکها و عناصر آموزش دیده داخلی، تلاش داشتند تا در نهضت انقلابی گیلان نفوذ کرده و آن را به سوی یک انقلاب سوسیالیستی سوق دهند. آنها می خواستند از طریق تغییر ماهیت نهضت جنگل، کشور را شوروی گردانی و از اینجا تا جنوب شرق آسیا و کره جنوبی را به اردوگاه خود تبدیل کنند. به باور بنده در همین جا یک نکته بسیار ظریف تاریخی نهفته است که می شود برای آن رساله ها نوشت. میرزا با ایستادگی خود را در قبال این نیت، اولین ضربات را بر پیکر کمونیست در ایران وارد کرد. ضربه ای که بعدها موجبات فروپاشی آن را فراهم کرد. یادمان باشد که وقتی روسها مزورانه به میرزا پیام دادند که حاضرند با او همکاری کنند و میرزا هم به منظور استفاده از فرصت پیش آمده و ضرورت به ثمر نشستن انقلاب با حفظ اصول اعتقادی و انقلابی خود توافقاتی را پذیرفت، ولی در عین حال، مداخله نکردن شوروی



در ایران، پرهیز از اجرای اصول کمونیسم و ممنوع بودن تبلیغات کمونیستی در کشور را جزو اصول توافقات اعلام کرد. پایان غم انگیز نهضت جنگل و شهادت میرزا کوچک و یاران وفادارش، نتایج فراوانی را به دنبال داشت که شاید مهم ترین آن پاسخ به سؤال جناب عالی باشد که شوروی کردن ایران برای همیشه منتفی شد و موجبات بر ملا کردن بسیاری از شعارهای ظاهر فریبانه آنان فراهم آمد.

و سخن آخر؟

لازم است روزی به روز از چهره حقایق تاریخی پرده برداری شود تا نسل جوان با این حقایق بیشتر آشنا شود و بتواند از آن برای عبرت آموزی و نهایتاً حفظ هویت ملی و همگرایی و وحدت ملی و پیشرفت مملکت استفاده لازم را بنماید. ■

آن یا به عبارتی «حل مسئله» اقدامات لازم را انجام دهد که نهایتاً نیز چنین شد.

بحث به جای مهمی رسید. شما اشاره کردید و واقعیت تاریخی هم همین نکته را تأیید می کند که میرزا متدین، اهل انجام فرایض و حتی مستحبات بود. پس چطور شد که در برهه هایی به بلشویکها نزدیک شد و اساساً این اقدام او چه حاصلی در برداشت؟

از اینکه میرزا به لحاظ ایدئولوژیکی و باور دینی و اعتقادی با بلشویکها تضاد داشت که شکی نیست. اما یادتان باشد که انقلاب بلشویکی با شعارهای برادری، برابری، مردمی بودن و به اصطلاح امروزی مستضعفگرا و حمایت از طبقه کارگر و ضدیت با استبداد و استکبار پیروز شد و پا به عرصه سیاست